

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نعل (جله شانزدهم)

جله خانوادگی - اسناد اخوت ۱۳/۷/۹۶

برای سلامتی خودتان و کسانی که در مسیر دین خدمت می کنند، صلواتی بفرستید.

یکی از مهم ترین اتفاقاتی که در زندگی ما باید بیافتد این است که «حقیقت ایمان» را با جان خود بچشیم. چشیدن حقیقت ایمان به این معنا است که انسان بتواند به کسی اعتماد کند و بر اساس اعتماد خود به منافع دست یابد و با خود فکر کند که چه کار خوبی کردم که اعتماد کردم! در واقع ایمان حلاوتی دارد که انسان باید آن را بچشد و تا این اتفاق نیافتد آن را درک نمی کند. ایمان به خدا، ایمان به پیامبر (صل الله علیه و آله)، ایمان به یک بزرگتر، اعتماد کردن به کسی که راه بلد است. انسان اعتماد می کند و می بیند که از گرفتاری ها نجات پیدا می کند. ایمان را باید چشید برای اینکه ان شاء الله به صورت واقعی ایمان را بچشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

مثل اینکه در قرآن، فهم ایمان جزء اصول است، یعنی اگر انسانی درکی از ایمان به خدا و غیب نداشته باشد مثل این است که خیلی چیزها را درک نکرده و نفهمیده باشد. این موارد مثل شاخص محسوب می شوند. شاخص علم به حساب می آید به خلاف عرف بین المللی عالم ترین انسان ها در قرآن، مومن ترین آن ها هستند. علم انسان ها را با ایمان آنها می سنجند، در قرآن اینگونه است. برای اینکه شاخص های علم در ما اتفاق بیافتد و ما را بهترین عالمان روزگار قلمداد کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

دلیل اینکه بحث ایمان را بیان کردیم این است که یکی از مهم ترین خصوصیات سوره های طواسین این است که ایمان را در انسان تقویت می کند و هر کدام از این سوره ها جنبه ای از ایمان را برای انسان مطرح می کند. در سوره مبارکه نمل آن چیزی که خیلی مهم است این است که ایمان از جهت اسلام مطرح می شود. ارتباط بین اسلام و ایمان را مطرح می کند. اسلام به این معنا که انسان به مقامی برسد که چیزهایی که برای او سالم است و قلب او را

سلیم می‌کند از آنها بهره‌بردار و سراغ چیزهایی که او را به هم می‌ریزد، نرود یعنی هم او را به هم نریزد و هم دیگران را به هم نریزد. هم خود در سلیم باشد و هم دیگران را در سلیم قرار دهد. هم سلیم باشد برای حق و هم سلیم باشد برای امام حق، همان چیزی که در زیارت عاشورا خوانده می‌شود: «انی سلیم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم»، اسلام می‌شود. ایمان را از این منظر بیان می‌کند. یعنی کسی مومن است که مسلمان است، منتها این اسلامی که ما بیان می‌کنیم با اسلام عرف قدری متفاوت است. اسلام در منظر ما کسی است که شهادتین را می‌گوید منتها اسلام از منظر سوره مبارکه نمل کسی است که اهل ظلم نباشد. مثل این است که هر کسی ظلم نکند، مسلمان است. آیات انتهایی سوره مبارکه نمل آیات ویژه‌ای هستند:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)

«جاء» وقتی می‌آید یعنی حسنه در آنها استقرار پیدا کرد. جالبی این سوره این است که نمی‌گوید «من جاء بالحسنات» و می‌فرماید «حسنة» و آن را مفرد به کار می‌برد. مثل این است که حسنه به این گونه است که اگر استقرار یابد همه زندگی انسان درست می‌شود. «حسنة» یعنی حسنی که در زندگی است مثلاً «حب علی حسنة» محبت امیرالمومنین (علیه السلام) (علیه السلام) حسنه است. یا انسان در زندگی تبعیت از اباعبدالله (علیه السلام) داشته باشد و بعد باید جاری هم باشد یعنی بتواند هم زندگی خود را بسازد و هم زندگی اهل خود و هم زندگی جامعه را. حسنه با حُسن متفاوت است. جاء با عمل فرق می‌کند. جاء به معنا این است که مستقر شده باشد. در واقع اگر حسنه مستقر شد باشد، همه جا فرد را با این حسنه و حُسن بشناسند. مثل این که می‌گوییم این فرد خادم اباعبدالله (علیه السلام) است و یا خادم مسجد و یا عالم است. حسنه اینگونه است. حسنه باید بتواند جریان سازی کند.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

«جاء بالسَّيِّئَةِ» یک جریان از بدی است. مثل یک درخت می‌ماند که درخت بدی‌ها است. ما می‌توانیم بگوییم سیئه، بد است. هر کسی سیئه داشته باشد، ایمن نیست و هر کسی حسنه داشته باشد، ایمن است. در این سوره مثل سوره‌های دیگر نیست که مثلاً گفته می‌شود هر حسنه ده برابر می‌شود و یا هر سیئه یکی مثل خودش جزا دارد. در این سوره یک حسنه کلی را مطرح می‌کند، مثل یک درخت می‌ماند. مثل جنس حسنه است. در خوبی‌ها، برخی خوبی‌ها هست که کلید اند مثلاً خوش اخلاقی و حسن خلق جزء کلیدها است. معلوم است که هر کس خوش اخلاق باشد اهل کینه و بخل و امثال آن نیست و کما اینکه در این سمت هم برخی سیئات، کلید هستند. مثلاً بد اخلاقی هم

اینگونه است. بداخلاقی یعنی همه صفات بد، البته اگر مفهوم خوش اخلاقی و بداخلاقی را قرآنی در نظر بگیریم. حُسن معاشرت منظور نیست، بلکه مجموعه اخلاق خوب مورد نظر است. خوش اخلاق یعنی همه صفات خوب و بداخلاق یعنی همه صفات بد، را می گویند.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)

همه بحث ما روی این آیه است. تعبیری که در این آیه به کار رفته است خاص سوره مبارکه نمل است. پیامبر(صل الله علیه و آله) می فرماید من به طور قطع امر شده‌ام تا رب این شهر را بپرستم، همان شهری که به آن حرمت داد و خیلی چیزها را نیز در آن حرام کرد. «حَرَّمَهَا» به معنای حرمت دادن است و به این معنا که در آنجا خیلی کارها را نمی شود انجام داد. وقتی شما مُحَرَّم می شوید، خیلی چیزها بر شما حرام می شود. هیچ شهری مثل شهر مکه این احکام را ندارد. اگر شما مقیم مکه نباشید باید هر زمان که وارد می شوید، احرام ببندید و طواف داشته باشید و نماز بخوانید و اعمال را انجام دهید تا مجاز شوید. علت این که پیامبر(صل الله علیه و آله) امر شده این است که «همه چیز برای خداوند است و برای این امر مسلمان شدم». امر بعدی این است که امر بر تلاوت قرآن شده‌ام. سه امر در این آیات مطرح شده است:

۱. أَنْ أَعْبُدَ

۲. أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

۳. أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲)

مثل این است که یک قُل در ابتدای آیه نیز بوده است. به آنها بگو که شأن من مندر بودن است. خیلی جالب است که یک «انما» در انتهای آیه و یک «انما» در ابتدای آیه دارد. پیامبر(صل الله علیه و آله) چهار شأن پیدا می کند:

۱. عبودیت

۲. اسلام

۳. تلاوت قرآن

۴. انداز

یعنی اگر کسی بخواند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقرب پیدا کند، دعای توسل بخواند. ما باید به شأن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شویم. شأن انذار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این صورت است که «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلُّ»؛ یعنی اینطوری است که وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) انذار است، یعنی باید به حرکت در بیاورد. حالا اینکه کسی به حرکت در بیاید یا نه، این دیگر به عهده خود فرد است و در سیستم انذار، اجبار و اکراهی وجود ندارد. چیزی که مندر می گوید در سیستم خود فرد تحول ایجاد شود و خود فرد مسیر درست را می رود و اینگونه نیست که تهدید و اجباری وجود داشته باشد. حالا اینکه خداوند این موارد بدیهی را امر کند با وجود اینکه معلوم است که انسان همان ابتدا عهد کرده است که عبد باشد و چرا در این جا همان چیزی که عهد اولیه هر انسانی است را دو مرتبه اشاره و تاکید می کند شاید به این دلیل باشد که ما وقتی می خواهیم خود را نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصی است که خیلی عظمت دارد و ما نیز از ایشان خیلی کرامت می بینیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) لازم است بگوید، که لازم نیست شما طرفدار قدرت ذکر من یا کرامت و یا قدرت معنوی من شوید. لازم نیست به دنبال کرامات من باشید. لازم است فقط شما در این چهار مورد، سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رعایت کنید. هر کس این چهار مورد را رعایت کند، کافی است. فقط باید انسان مقداری بر روی خود کار کند تا این اتفاق در او بیافتد.

تلاوت قرآن یعنی اینکه انسان آیات قرآن را بخواند، سوره را بخواند و غرض سوره را در بیاورد و دستورات آن سوره و آیه را جلوه خود قرار دهد و پشت سر آن حرکت کند به نحوی که هر کس این فرد را دید بگوید من این آیه را دیدم. مثل ماه که انعکاس دهنده ی نور خورشید است. شما وقتی ماه را می بینید مثل این است که خورشید را دیده باشید چون ماه خورشید را تلاوت می کند. ماه در یک افقی قرار گرفته است که خورشید را می بیند. شما وقتی ماه را می بینید، می توانید بگویید ماه خورشید را می بیند و نور خورشید را تلاوت می کند. این می شود «أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ» یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم وقتی زندگی می کند مامور شده است قرآن را جلوی خود قرار دهد و پشت آن حرکت کند یعنی به نوعی قرآن امام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی می فرماید «انی تارکم ثقلین کتابکم و عترت» ولی دستور خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) این است که قرآن را تلاوت کند یعنی قرآن را جلو بگذارد و خود در پشت آن بایستد. معلوم می شود این عبودیت و اسلام و تلاوت، «ثقل هدایت» است و هر کس از این سه فاصله بگیرد، دچار ضلالت می شود. اگر کسی از ما بپرسد شما اهل هدایت هستید یا نیستید و یا چگونه می توان فهمید شما اهل هدایت هستید یا نیستید، می توان گفت هر کس براساس عمل بر

آیه ۹۱ و ۹۲ اهل هدایت و به میزان فاصله از این دو آیه اهل گمراهی است. اهل گمراهی بودن یعنی وقتی مسئله‌ای در محل کار و خانواده و جامعه مطرح می‌شود، من به همان اندازه که این سه را در خود دارم، از پس آن مسئله بر می‌آیم. به آن می‌شود اعتماد کرد و به اندازه فاصله گرفتن از این سه، نمی‌توان پاسخ مسئله را داد. البته ممکن است گفته شود از علوم جدید مثل روانشناسی استفاده می‌کنیم اما باید گفت در علوم تربیتی کودک، انسان به اندازه عبودیت، اسلام و تلاوت قرآن می‌تواند تربیت کودک داشته باشد و نه به اندازه خواندن کتب روانشناسی! هدایت و ضلالت را به این سه اصل معطوف است.

**سوال:** نمی‌توانیم بگوییم اینها اهل هدایت هستند یا ضلالت؟

- ما نمی‌توانیم بگوییم اهل هدایت یا اهل ضلالت هستند اما اگر علمی از آنها رسید، قابل اعتماد نیست. مشکل ما این است که در علوم انسانی و علمی که در حوزه هدایت انسان است، اگر این سه اصل نباشد، چنانچه ثمرات آن علم نیز در جایی بیاید، حظّ و بهره آن از ضلالت به اندازه افرادی است که از آن دو اصول بی‌بهره هستند. تجربه نمی‌تواند انسان را هدایت کند.

**سوال:** اگر از یکی از این سه اصل نیز بی‌بهره باشیم به آن هدایت محقق نمی‌شود؟

- خیر؛ باید این سه اصل باشد، سپس هدایت محقق می‌شود. این آیات سوره مبارکه نمل از آن دسته آیاتی است که هر کسی آن را بخواند یک چیز برداشت می‌کند و جزء محکّمات قرآن است؛ یعنی هیچ راهی برای برداشت‌های چندگانه ندارد. نمی‌توانیم هیچ کدام از این سه اصل را برداریم.

راجع به عبودیت باید گفت به چه کاری عبودیت می‌گویند، در روایتی از امام صادق علیه اسلام عبودیت را به سه قسم تقسیم می‌کند، «ع» آن را علم به خدا و علم به احکام خدا، دور شدن از غیر خدا تعبیر معرفی می‌شود. و عبد نیز کسی است که خداوند را می‌شناسد و باید و نیاید‌های او را هم می‌داند و از غیر او احتراز دارد، «د» شیوه‌ای از شیوه‌ها و سبکی از سبک‌های زندگی است که آن را دین می‌گویند. بنابراین عبد را اهل برائت و دین‌دار می‌دانند که البته آن را به معنای رام نیز گرفته‌اند، یعنی کسی که در مسیر خداوند رام است و از خود نظر و رایبی ندارد.

**سوال:** اما به علم او توجهی نکرده‌اند؟

- البته چون در واژه‌های عرب مطرح کرده‌اند عبد را از مالک چیزی نبودن، گرفتند. کسی که می‌داند مالکیتی ندارد و مالک خود نیست. حتی وقتی غذا می‌خورد، مراقب است که این غذا به جسم او ضرری نرساند. نمی‌گوید جسم خودم است!

مسلم از اسلام است و وقتی است که در واقع حالتی از خضوع و خشوع و تسلیم در فرد است. از جریان بایدها و نبایدها، راضی و مطیع باشد. مضاف بر این که در اثر این باید و نبایدها هم خود به سلم و سلامت برسد و هم دیگران را به سلامت و سلم دلالت دهد که می‌شود همان دارالسلام، واژه‌ی آن نیز سلم است. بنابراین اسلام می‌شود انعکاس و انتقال سلامت از خود به دیگران. مثل یک آینه می‌ماند. مثل جریانی که هم خود سالم است و هم دیگران را به سلامت می‌رساند. وقتی پاکیزه است، پاک است، هم خود پاک است و هم دیگران را به پاک دعوت می‌کند. کسی که نورانی است، هم خود نورانی است و هم دیگران را در معرض نور قرار می‌دهد و مثل آب است که هم خود پاک است و هم دیگران را پاک می‌کند. به این می‌گویند مسلم و در واقع منشاء همه رحمت‌های جاری در حوزه انسانی را مسلم و مسلمان می‌گویند، که البته ما این اسم را خدشه دار کرده‌ایم و این اسلام و مسلمی که خداوند در این آیه امر می‌کند، مسلم آن، حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اسلام آن، دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر شده است که از مسلمین باشد.

**سوال:** به نظر می‌رسد هر سه اصل یک خط را بیان می‌کند. چرا باید سه اصل مطرح کنند؟

- مثل سند بالادستی و عملیاتی است. یعنی در سند بالادستی، عبودیت است و سند راهبردی، اسلام است و در عملیات، تلاوت قرآن است. یعنی شما برای اینکه مسلمان باشید راهی جزء تلاوت قرآن ندارید. شما برای این مسلمان هستید که عبودیت دارید. بدون اسلام نمی‌توانید عبودیت داشته باشید هر کدام از این اصول نشانه دیگری است یعنی اسلام نشانه عبودیت است و تلاوت نشانه اسلام است. خداوند کاری کرده است که کسی نتواند فرار کند. خداوند از ما می‌پرسد که مسلمان هستید و ما پاسخ می‌دهیم بله، اما از طرفی این مسلمان بودن باید نشانه و شاخصه‌ای بر عبودیت ما باشد. چه مقدار از رفتارهای روزانه ما از آیات قرآن گرفته شده است؟! شمارش کنیم.. تلاوت یعنی همین، که باید بگویید براساس چیزی عمل کردم. آیا در این حالت مثلا ممکن است بگویید من فکر کردم کار خوبی است؟! گاهی اوقات انسان خود را خیلی دست بالا می‌گیرد، نمی‌گوییم فطرت و عقل نیست، هر

کدام از این‌ها در جایگاه خود کار می‌کنند. شما با عقل خود قرآن را می‌خوانید و می‌فهمید. کار عقل دیدن و خواندن و فهم آیات است اما به خودی خود باید و نباید ندارد بلکه می‌تواند باید و نباید را کشف کند. می‌توان گفت عقل من این آیه را دید و فهمید که باید این کار را انجام داد.

**سوال:** امامت و نبوت در چه جایگاهی قرار می‌گیرند؟

- کار نبوت عمدتاً به سمت انذار می‌رود، همین که در آیه فرمود. کار انذار تحریک و تهییج و ایجاد تحرک هشداری و هوشیاری است و کار امامت نظام‌بندی و ساختاربندی و ساختارچینی و هدایت به امر است؛ یعنی کاری می‌کند که برای مثال ساختار آموزش و پرورش درست می‌شود و انسان‌ها مثل یک ریل به بهشت می‌روند. امام شأن دیگری از نبی است، البته نه هر نبی‌ای بلکه آن انبیایی که خداوند اذن داده است، شأن دیگری از این نبی است، وقتی است که هدایت تبدیل به یک جریان سهل و ساده می‌شود. البته هدف شریعت این است که با امامت تبدیل به جریان‌سازی در عالم شود و اغلب مردم عالم اهل بهشت شوند. خداوند امامت را قرار داده است تا اغلب مردم اهل بهشت شوند و اصلاً امام یعنی همین که خداوند اراده کرده است که قریب به اتفاق به هدایت الهی مفتخر شوند، اما کار منذر این نیست. کار منذر این است که انسان را به یک خودشناسی دلالت دهد. حالا سوره نمل بحث منذر را مطرح می‌کند. بحث امام در سوره قصص پرداخته می‌شود. هر چند بعد می‌فهمیم که یکی از شئون سوره مبارکه نمل نیز امامت بوده است. (که این البته برای بعد است)

«یهدون بامرنا» شأن آن این است که یک جریانی ایجاد می‌کند که امر خدا جاری می‌شود که هدایت جریان می‌یابد. در سیستم امامت هدایت «ایصال المطلوب» است؛ یعنی دست انسان را می‌گیرد که البته نه اینکه همینطوری دست را بگیرد و بکشانند و ببرند! بلکه یعنی ساختاری تعبیه می‌کند که انسان را به هدایت می‌رساند، شبیه به کاری که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در حوزه منسک‌سازی انجام داده‌اند و این شأن امام است. ساختن منسک، کار امام است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) منسکی ساخته‌اند که برای سال‌ها قبل است اما هر ساله مردم می‌روند و متحول می‌شوند و باز می‌گردند؛ این همان «ایصال المطلوب» است و این کار انذار نیست.

سوره نمل سوره خاصی است و به نظرم این سوره، سوره قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و البته برخی روایات نیز این موضوع را مطرح می‌کنند. برخی هم می‌گویند سوره ملاحم، که نشان دهنده علائم ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. برخی سوره‌ها را به طور مستقیم می‌گویند با حضرت

حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارتباط دارد که یکی از آنها، سوره مبارکه نمل و دیگری سوره اسراء و سوره کهف است که هر کدام نیز خصوصیات دارند. خصوصیت سوره نمل این است که غایت تشکیل حکومت و نوع تشکیل حکومت را در آن نشان داده‌اند.

آیه انتهایی سوره مبارکه نمل هم آیه عجیبی است:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

ظاهر آیه می‌فرماید «الحمد لله» که البته يك الحمدالله نیز در آیات قبلی داشتیم. «به زودی آیات او را به شما نشان می‌دهد و شما هم حتما آن را می‌شناسید». زمانی بود که ما آیات را به شما می‌گفتیم و شما نمی‌شناختید یا می‌شناختید و انکار می‌کردید و یا برخی می‌شناختند و برخی نمی‌شناختند اما به زودی زمانی می‌آید که هر کس آن را ببیند، می‌شناسد. «و پروردگار تو نسبت به کسانی که عمل می‌کنند، غافل نیست»؛ مربوط به کسانی است که کار خوب نمی‌کنند. البته چون معنی مختلفی دارد از روی تفسیر المیزان این آیه را می‌خوانیم:

«این آیه عطف است به جمله " فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ " و در این عطف، انعطافی به دنباله آیه قبل شده، که بعد از امر به رسول خدا (ص) به توکل بر او در امور مردم، به او فرمود: به زودی عاقبت بدی برای مشرکین قرار خواهد داد و میان بنی اسرائیل در آنچه اختلاف می‌کنند قضاوت خواهد کرد و از آیات خود آیه‌هایی نشانشان خواهد داد، که مضطر به تصدیق او شوند، آن گاه بر طبق اعمالشان جزایشان دهد.» یعنی الزاما اینگونه نیست که وقتی شناختند بتوانند عمل کنند.

و حاصل معنای آیه این است که: و بگو که ثنای جمیل همه برای خدای تعالی است در آنچه که در ملک خود جاری می‌سازد، از آن جمله، بشر را به سوی آنچه خیر و سعادتشان در آن است می‌خواند و مؤمنین را که به آیات او ایمان آورده و تسلیم او شده‌اند هدایت نموده و دل‌های تکذیب‌کنندگان را می‌رانده و گوشه‌ایشان را کر، و دیدگان‌شان را کور نموده، در نتیجه گمراه شدند و آیات او را تکذیب کردند. " سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا " - این جمله اشاره است به مطالب قبل که از آیه " وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ " شروع می‌شد و ظهور جمله " آیات " در عموم، دلیل بر این است که منظور، آیت مخصوصی نیست، بلکه هر آیتی است که مردم را ناگزیر از قبول حق کند و هر آیتی است که قبل از قیام قیامت و بعد از آن اتفاق می‌افتد. « بعضی این قیام را قیام حضرت



حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌دانند. در واقع به این صورت است که انسان‌ها هیچ گریزی ندارند جز اینکه حق را بپذیرند.

و جمله "وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ"، خطاب در این جمله به رسول خدا (ص) است و این جمله به منزله تعلیل و بیان مطالب گذشته است و معنایش این است: اعمال شما بندگان در برابر دیدگان پروردگار تو است، پس هیچ چیز از آنچه حکمت در قبال اعمال شما اقتضاء می‌کند از او فوت نمی‌شود، اگر حکمت اقتضاء دعوت و هدایت داشته باشد، می‌کند و اگر اقتضای اضلال و نشان دادن آیات و سپس پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران را داشته باشد، انجام می‌دهد.

ترجمه آیات به این صورت است که «و بگو: سپاس خدا راست. آیات خود را به شما خواهد نمود تا آنها را بشناسید. و پروردگار تو از هیچ کاری که می‌کنید بی‌خبر نیست» خلاصه آیات به این ترتیب است که برای هر انسانی، زمانی فرا می‌رسد که حتماً آیات خداوند را می‌بیند، فقط تفاوتی که با قبل دارد این است که ممکن است دیگر نتواند به آنچه فهمیده عمل کند. می‌شناسد و می‌فهمد که خداوند هست امت ممکن است کاری نتواند انجام دهد. مثل مرگ است، که این خود شبیه به مرگ یا خود مرگ است.

«سَيَّرِيكُمْ آيَاتِهِ» آن بسترهایی که به طور حتماً حقایقی در آن جاری می‌شود به نحوی که می‌توان به آن پناه برد. اینطور نیست که به صورت یک دفعه‌ای اتفاق بیافتد چون برخی مرگ‌ها به صورت ناگهانی هستند و تمام می‌شود. اما این آیه مربوط به زمانی است که می‌تواند همه چیز را مرور کند و حتماً هم می‌شناسد و هیچ راه دیگری ندارد. به همین دلیل می‌گوییم که آیه نشانه نیست، آیه جدول نیست، آیه خود، همان حادثه است. تعبیر نشانه برای آیه، کم است. آیه یعنی اتفاقی که در آن جریان دارد و حادثه ایجاد می‌شود یعنی اتفاقی که بعد از آن اتفاق دیگر .. همینطور ادامه دارد. انسان سر «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» را الان می‌فهمد، چون الان در سراسیمگی است. حالا که در سراسیمگی است می‌فرماید «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

در این سوره اینطور بیان کرده است که همه انسان‌ها محکوم به رویت آیات هستند؛ منتها برخی براساس ساختار فکری و عقلی خود کوه را آیه می‌کنند و درخت را آیه می‌کنند؛ «سَيَّرِيكُمْ آيَاتِهِ» برای آنها اتفاق می‌آفتد و «فَتَعْرِفُونَهَا» می‌فهمند و حالا وقت عمل است. عبودیت می‌کنند و تسلیم می‌شوند و تلاوت قرآن دارند و هدایت می‌یابند. برخی اینگونه نیستند؛ کوه را می‌بینند، آب جاری را می‌بینند و ..، برای آنها هیچ اتفاقی نمی‌افتد، هیچ

آیه‌ای او را از گناه جدا نمی‌کند. مثلاً اینطور نیست که جوی آب بینند و احساس کند که عمر او در حال تمام شدن است و اگر هم حس کند، افسرده می‌شود و تازه بدتر می‌شود! عبودیت و تسلیم ایجاد نمی‌کند. آیه آن چیزی است که در انسان عبودیت و تسلیم و تلاوت قرآن را ایجاد کند. آیه به معنای نشانه نیست. بالاترین آیه برای انسان مرگ است. یک موقع کسی می‌میرد و ما از مرگ او عبرت می‌گیریم و یک موقع ما عبرت دیگران می‌شویم

**سوال:** نسبت بین اسم، آیه، مأوا چیست؟ می‌توان گفت اسم وقتی به ظهور و بروز برسد، می‌شود آیه و اگر این آیه را من بپذیرم و مأوای من باشد، می‌شود هدایت و اگر آن را رد کنم و نپذیرم و هر اتفاق دیگری به جزء مأوا شدن باشد، می‌شود ضلالت؟

- به طور کلی اسم آن وسائلی است که خداوند در جریان رحمت خود در عالم جاری کرده است. در واقع نقش آن، نقش واسطه‌ای و نقش سببی است؛ یعنی به وسیله آن این اتفاق افتاده است. حتماً در آن نقش سببیت و وسیله وساطت وجود دارد. به همین دلیل اسم اعظم حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است. یکی از دلایل اهمیت صلوات این است که شما اسم اعظم را یاد می‌کنید یعنی اگر کسی به مقام صلوات برسد به مقام اسم اعظم می‌رسد. به همین دلیل مقام استجاب هر دعایی است. حالا آیه می‌شود محل اسم تا انسان‌ها از آن اسم بهره ببرند. در زیست‌شناسی می‌گویند کلروفیل یا سبزینه یک گیاه، دام انرژی خورشید است یعنی اگر این سبزینه نباشد، انرژی خورشیدی در عالم اصلاً به دام نمی‌افتد و به همین دلیل چرخه حیات درست نمی‌شود. ازین رو می‌گویند که اگر گیاه نبود، حیوانات هم نبودند چون انرژی خورشید توسط سبزینه تبدیل به مواد غذایی می‌شود و در اختیار حیوان قرار می‌گیرد و چرخه زیست کامل می‌شود. حالا آیه، دام اسم است یعنی کلروفیل اسم است؛ یعنی هیچ حکم و نظام معنوی‌ای قابل انتقال نیست. هیچ باید و نبایدی قابل انتقال نیست. کسانی که بحث کلوفیل و سبزینه را در زیست‌شناسی نمی‌دانند حتماً آن را بخوانند چون هیچ چیزی به این زیبایی نمی‌تواند مثلی برای اسم و آیه باشد. یکی می‌شود خورشید و دیگری می‌شود برگ درخت. برگ کجا و نور کجا و خورشید کجا؟! اما اگر برگ نباشد، انرژی و غذا ساخته نمی‌شود.

آیه خود اسم است که حالا به آن کاری نداریم. نسبت وحی به عقل، نسبت اسم است به آیه، نسبت برگ درخت است به نور خورشید؛ اگر شما عقل را نداشته باشید به وحی نمی‌رسید و به اسم نمی‌رسید. اینکه می‌فرماید «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيَرِكُمْ آيَاتِهِ» در واقع انسان در آخر به همه کاره بودن اسم الله را پی می‌برد. اینکه همه چیز برای الله است

را می‌فهمد، اینکه «الله اکبر» را می‌فهمد. الله اکبر، سبحان الله الحمد لله.. این‌ها همه سیستم اسم هستند. مثلاً مرگ می‌شود یک آیه که گفته می‌شود «یا اهل لا اله الا الله...». وقتی به میّت می‌گویید مثل این است که او را خطاب می‌کنی که ای برگ، ای درخت، من الان از تو «لا اله الا الله» را می‌فهمم، بحث آیات خیلی مهم است. اگر کسی مفهوم آیات را نفهمید، زندگی انگلی پیدا می‌کند. زندگی پیدا نمی‌کند. زندگی‌سازی با فرآیند آیه‌ای شدن اتفاق می‌افتد. اگر کسی آیه را نفهمد، تبدیل به گیاهانی مثل انگل و باکتری می‌شود. از آن رشد در نمی‌آید. حتماً باید به آباء و محیط خود توجه می‌کند، استقلال ندارد و دیگران برای او تصمیم می‌گیرند. ما برای باید برای ساختن زندگی، نظام آیات را در خود تقویت کنیم. در هر چیزی که انسان می‌بیند، جلوه خداوند را در آن رویت کند. خدا رحمت کند شهید حججی را که جلوه امام حسین (علیه السلام) شد. یعنی وقتی من او را نگاه می‌کنم، حقیقتی را در او می‌بینم. این می‌تواند در خیلی چیزها اتفاق بیافتد؛ یعنی مثلاً چهره پدر و مادر باید آیه خداوند شود، چهره فرزند و همسر من باید آیه خداوند شود. من وقتی همسر و فرزند خود را می‌بینم، باید آیت الله ببینم.

**سوال:** در واقع شما آیه را به سمت مرآت می‌برید؟

- بله آیه می‌شود آینه.

**سوال:** در این آیه زمان را مطرح می‌کند اما شما می‌فرمایید این زمان قطع شود و بعد این اتفاق می‌افتد؟

- به این دلیل که در آیات دیگری در قرآن به این صورت آمده است که وقتی ما به اینها یا به شما آیات را نشان می‌دهیم، عده‌ای تکذیب می‌کنند و عده‌ای ایمان می‌آورند، در این آیه دیگر اینطور نیآورده است. به همین دلیل اشاره می‌کند به جایی که وقتی فرد آیه را رویت کرد و آیه بودن آن را شناخت. یعنی در او تحول و تکامل ایجاد نمی‌شود به این دلیل که یک حالت حتمی و حکمی است و در حالت تکامل او نیست و اجباری است. در حالت اجبار خداوند کمال قرار نداده است. به همه این موارد باید توجه داشته باشیم. خداوند در ایمان اجباری خاصیت قرار نداده است. به این دلیل که اگر به کسی زور کردید که حتماً مومن شود، این تاثیری ندارد بلاخص برای کسانی که فرزند بزرگ دارند. بچه‌ها وقتی به بلوغ فکری می‌رسند و نه بلوغ جسمی که سه یا چهار سال این دو با هم تفاوت دارد. بلوغ جسمی و فکری مثل فجر کاذب است؛ فجر صادق یعنی وقتی انسان به بلوغ فکری رسید و باید خود تصمیم بگیرد. در روایات عکس کاری را که ما می‌کنیم توصیه کرده‌اند. ما تا بلوغ فکری بچه‌ها را آزاد می‌گذاریم و از این بلوغ به بعد سخت‌گیری‌ها شروع می‌شود! اما در روایات می‌فرماید بچه را از هفت یا ده سالگی امر به نماز

کن. امر کن یعنی کاری کن تا نماز بخواند یعنی آن اضطراری که در بلوغ فکری داری در این مقطع سنی داشته باشید. اگر کمی از این اضطرار و یا حتی کمی تنبیه در این سن برای کودکی استفاده شود تا او نماز خوان شود، مشکلات بعدی را در تربیت کمتر خواهیم داشت.

اگر موافق باشید از آیه ۵۹ تا انتها را برویم و حرف‌هایی که در رابطه با ایمان و اسلام و عبودیت زده شد. ببینید این آیات چقدر می‌تواند به شما ایده بدهید. این آیات جزء مقاتل قرآن است. یعنی شما احساس کنید امام حسین (علیه السلام) در مقابل او یزیدیان ایستاده‌اند و جزء این آیات حرف دیگری نمی‌زنند. فکر کنید این آیات را از زبان اباعبدالله (علیه السلام) گفته می‌شود. این آیات جنبه احتجاج دارد و در رابطه با کسانی است که ایمان در آنها ورود ندارد؛ یعنی در واقع انذار خیلی شدید مثل قوم لوط است. در واقع این آیات، آیات انذاری سوره است و خیلی هم شدید است و در بین آیات قرآن لحن این آیات یکی از شدیدترین‌ها است؛ یعنی اگر کسی واقعا این آیات را بفهمد، باید سر هر کدام از آیات متحول شود و بمیرد و زنده شود. همین آیه ۵۹ را گوش کنید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

«آللَّهُ» یعنی همان الله است. می‌فرماید بنده خدا اگر مقداری هم شرک در وجود تو باشد، تو دیگر حمد خدا را نمی‌فهمی! سلام خداوند بر عباد را نمی‌فهمی... «الذین اصطفی» را نمی‌فهمی، موضع‌گیری می‌کنی و جلوی آنها می‌ایستی و شمشیر می‌کشی. غیر از این است که شمشیر کشیدن بر «الذین اصطفی» به دلیل شرک است؟! آیا خدا بهتر است یا دیگران؟! سپس شرک را تفصیل می‌دهد. حالا اگر دقت کرده باشید هر کدام از این موارد که در ادامه بیان می‌کند، خود آیه هستند، آسمان و زمین، آب، گیاه، نهر، کوه، دریا، اضطرار و خود مرگ، نظام آمد و شد انسان‌ها که یک عده‌ای می‌آیند و می‌روند و بعد ظلمت روز و شب و باد که بشارت رحمت است، که البته باید لیست آیات این آیات را درآورد. در واقع با این لیست باید فرد بررسی کند که چه می‌شود انسان خیر بودن خدا را فراموش می‌کند و شرک را بهتر از خدا می‌داند؟! در این آیات اشاره می‌کند که انسان‌ها به این موضوعات توجه نکردند و خداوند را در این موضوعات ندیدند.

برای اینکه انسان با آیاتی که مجبور بشود اعتراف کند، مواجه نشود باید در زمانی که خداوند به او توان و عقل داده است خودش بخواهد که به او بگویند که چه چیزهایی را نگاه کند. به او گفته شود که این آیات را ببین! در آیات انتهایی نیز بساط علم برچیده می‌شود، در آنجا خلق آسمان و زمین را به او نشان نمی‌دهند اما هرچه نشان می‌دهند

می‌فهمد، که البته فایده‌ای ندارد. ولی این آیات می‌توانند انسانی را که بخوهد و فکر کند و بگردد را کمک کند. این‌ها خیلی موضوعات عجیبی است. من واقعا از پخش این آیات می‌ترسم اما جلساتی بوده است که این آیات گذاشته شده و هیچ عکس‌العملی نه در خود و نه در دیگران ندیدیم اما روزی می‌آید و جلساتی می‌آید که کسی طاقت شنیدن این آیات را هم نخواهد داشت. مثل روضه مقتل می‌ماند. شما ممکن است بگویید اینکه چیزی نمی‌گوید اما اگر انتهای آیات را زمانی که استفهام می‌کند را بخوانی، متوجه خواهی شد که چه می‌گوید.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۰)

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا مَرَوَاسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱)

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۴)

اینکه ما برخی اوقات یک آیه را مثل آیه «امن یجیب» را انتخاب می‌کنیم و در گرفتاری‌ها آن را مطرح می‌کنیم، این کار خوبی است اما اینکه این آیه را از موطن خود و از استفهام‌های بالا و پایین خودش جدا می‌کنیم، کار خوبی نیست. اینکه فکر می‌کنیم «امن یجیب مضطر» فقط خودش است و بالا و پایین ندارد، فایده ندارد، در حالیکه این یک شبکه است و راه اینکه این شبکه را بفهمیم این است که یکبار آیه‌ها را تا «أَعْلَمَ اللَّهُ» بخوانیم و یک بار هم از استفهام تا آخر آیات را بخوانیم یعنی مثلاً؛

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَلِإِلَهٍ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ

أَلِإِلَهٍ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هر کدام از این موارد T با هم فرق می‌کند. مثل این است که یک بار برگرد و پشت سرت را نگاه کن و بین چقدر فاصله با «الذین اصطفی» داری و بین چقدر خدای تو با «الذین اصطفی» فاصله دارد!! مگر نمی‌خواهی دعای تو مستجاب شود؟! چطور تنها یک آیه را می‌بینی و آیات بالا دست و پایین دست آن را نمی‌بینی؟!!

حالا اگر کسی بتواند بگوید که تفاوت عدل گرفتن و شرک گرفتن برای خداوند چیست؟ بماند که بعد باید بگوید تفاوت آن با کسی که به علم خود رجوع نمی‌کند چیست؟ بعد باید بگوید که تفاوت آن با تذکر چیست؟

یعنی اگر کسی بگوید شرک در قرآن چند وجه دارد و چند وجهی است، وارد این آیات می‌شویم برای این است که مراقب باشیم خود مشرک نباشیم چون اگر مشرک باشیم حتما مقابل «الذین اصطفی» خواهیم بود. یعنی حتما از کربلا جا می‌مانیم؛ یعنی شرک است که منجر می‌شود انسان از کربلا جا بماند. می‌گوییم یک وجه شرک عدل گرفتن است، یک وجه آن رجوع نکردن به علم است و یک وجه متذکر نشدن و یک وجه آن خود شرک است و یک وجه آن نداشتن برهان است. حالا این معما را هر کس توانست، حل کند اما اینطور می‌شود که انسان متوجه می‌شود که خودش مشرک است یا نه.

به خدا قسم این افتخار نیست که شما بگویید من مشرک هستم!! در هیچ دعایی از اهل بیت (علیهم السلام) نیامده است که بگویند من مشرک هستم بلکه می‌فرمایند من عبد گنجه‌کارم. مشرک بودن در اهل بیت (علیهم السلام)، عار است. مشرک بودن یعنی متذکر نبودن، به علم رجوع نکردن و ...

این بحث خیلی جالب است. شما بعدها می‌توانید بگویید در محرم فلان سال، خداوند به ما توفیق داد شرک را به گونه‌ای شناختیم که فهمیدیم قطعا جزء اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) هستیم. البته اگر کسی مرد این حرف باشد. اگر نتواند این را بگوید، قطعا جزء اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) نیست.

حالا اگر توانستید، این معما را برای جلسه بعد بیاورید و اگر هم نتوانستید در جلسه بعد توضیحی در رابطه با اینکه هر کدام از موارد زیر چیست، خواهیم داد.

- عدل چیست؟
- شرک چیست؟
- عدم برهان آوردن چیست؟
- متذکر نشدن چیست؟
- عدم رجوع به علم چیست؟

برای حل آن باید کار واژه‌ای کرد که البته با خود آیات هم می‌توان به این رسید.

صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات